

واقع‌گرایی ساختاری در جهانی پیچیده

آزاده مومنی*

درمی‌یابند که شیوه‌های رقابتی بهترین روش برای دستیابی به اهدافشان است؟

- چه هنگام گمان بروز جنگ و چه هنگام گمان به برقراری صلح میان قدرتهای بزرگ بیشتر است؟
برای پاسخ دادن به این پرسشها باید در نظر داشت که پایان گرفتن جنگ سرد به گونه اساسی، روابط بین‌الملل - بویژه تضمین روابط همیارانه مسالمت‌آمیز میان قدرتهای بزرگ - را دستخوش دگرگونی کرده است. هر چند امروزه دوره‌ای کمابیش آرام در روابط قدرتهای بزرگ به‌شمار می‌رود، اما امکان بروز جنگ میان این بازیگران از بین نرفته است. در دهه ۱۹۹۰ بر خوردهای قومی مورد توجه سیاست بین‌المللی بود ولی اکنون تروریسم جهانی در کانون توجه است.

امروزه دست کم، فضایی برای توافق اصولی درباره آینده روابط میان قدرتهای بزرگ وجود دارد، فضایی گسترده اما نه آکنده از روابطی دلخواه در درون کشورهای اروپای غربی و میان اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا. رابطه میان غرب و روسیه نوید بخش اما در حال گذار است. هر چند آغاز رقابت با روسیه دور از

امروزه درباره واقع‌گرایی؛ دو دیدگاه دیده می‌شود:
۱- پیوند واقع‌گرایی با سیاستهای کنونی بین‌المللی؛
رو به کم‌رنگ شدن است.

۲- واقع‌گرایی؛ توان نشان دادن رفتارهای قدرتهای بزرگ در پهنه جهانی را از دست داده است.
ولی در این نوشتار، نشان می‌دهیم که در هر یک از این دیدگاهها، زیاده‌روی شده است. درست است که توان نشان دادن واقع‌گرایی درباره طیف گسترده‌ای از رویدادها - و از دید برخی اندیشمندان، بویژه رویداد ۱۱ سپتامبر - در برابر سالهای جنگ سرد کاهش یافته، اما، این امر مشکلی پدید نمی‌آورد، زیرا نظریه‌پردازانی که از چشم‌انداز واقع‌گرایی به سیاست بین‌الملل می‌نگرند، می‌توانند از دیدگاههای دیگری که چندان هماهنگ با واقع‌گرایی نیست، بهره‌گیرند.

برای دانستن اینکه آیا از توان تبیینی نظریه واقع‌گرایی در مورد موضوعات کنونی بین‌المللی کاسته شده یا خیر، به بررسی برخی پرسشهای اصلی که واقع‌گرایی می‌کوشد به آنها پاسخ دهد، می‌پردازم:
- در چه شرایطی از نظر بین‌المللی، قدرتهای بزرگ

* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

ذهن نیست اما برخی نگران سربر آوردن قدرت فزاینده چین هستند که زمینه‌ساز رقابت پرخطری در آسیای شمال خاوری بویژه میان چین و آمریکا خواهد شد و شمار اندکی از ناظران بر این باورند که در این شرایط، رقابتهای تسلیحاتی و کشمکشهای نظامی پرهیز ناپذیر خواهد بود.^۱

هرچند «واقع‌گرایی» تنها نظریه‌ای نیست که می‌تواند برای بررسی احتمال برخورد میان قدرتهای بزرگ سودمند باشد، اما در عمل، احتمال بروز کشمکشهای منطقه‌ای و لزوم طرح‌ریزی شیوه‌هایی برای کاهش این خطرها، پیوند واقع‌گرایی با سیاست بین‌الملل را بیش از پیش روشن می‌کند. آیا ادامه روند تک‌قطبی شدن کنونی، مشکل‌آفرین است؟

در پاسخ به این پرسش باید به نکات زیر توجه کرد:

- ۱- چگونگی توزیع قدرت در پهنه بین‌المللی
 - ۲- چگونگی آگاهی دولتها از انگیزه‌ها و اهداف یکدیگر و اثر آن بر برنامه‌های نظامی آنها.
- در مورد نخست، باید گفت که تلاش دیگر بازیگران برای ایجاد توازن در برابر آمریکا موفقیتی به همراه نخواهد داشت. ویلیام ول‌فورت می‌گوید برتری ایالات متحده آمریکا در کاربرد قدرت، گستره‌ای آشکار و چند بُعدی است به گونه‌ای که کشورهای رده دوم هم نمی‌توانند در برابر قدرت ایالات متحده توازن برقرار کنند. محور اصلی این پدیده، قدرت ایالات متحده است. این بازیگر از توانمندی چشمگیری برخوردار است که ابعاد اقتصادی، نظامی، فرهنگی و تکنولوژی را در بر می‌گیرد. برتری ایالات متحده چنان است که هیچ کشوری به تنهایی نمی‌تواند شکاف میان خود و ایالات متحده را در آینده‌ای نزدیک پر کند و گستره برتری قدرت ایالات متحده آنچنان است که یک سری موانع جدی را در برابر ایجاد این توازن پدید آورده است. برای نمونه دیگر قدرتهای بزرگ نه تنها منابع کافی برای ایجاد توازن در برابر آمریکا ندارند، بلکه کارایی این توازن نیازمند همگرایی ویژه‌ای میان قدرتهای دیگر است که منابع بیشتری از آمریکا داشته باشند. از این رو موضوع شکاف میان منابع، ژرفتر از یک نگاه سطحی به منابع هر

دولت است. افزون بر این، تلاش قدرتهای بزرگ برای ایجاد توازن در برابر هژمونی آمریکا، ممکن است همسایگان آنها را تحریک کند و از این رو این گمان می‌رود که پایه‌های این توازن سست شود. بنابراین، دیگر بازیگران بزرگ، توانایی ایجاد توازن در برابر ایالات متحده را نخواهند داشت.^۲

نکته دوم این است که دولتها ضرورتی برای برقراری توازن در برابر ایالات متحده احساس نمی‌کنند. زیرا بر این باورند که این بازیگر يك دولت امنیت‌جو است و هرچند دارای بیشینه قدرت است، اما خطری برضد قدرتهای دیگر شمرده نمی‌شود.^۳ این يك واقعیت برای قدرتهای بزرگ اروپای غربی است، آنها اطمینان دارند که ایالات متحده دارای آن چنان جاه‌طلبی نیست که منجر به جنگ با آنها شود یا حتا به کشمکشی مهم بیانجامد. هرچند چرخش دولت بوش به سوی روشهای يك‌جانبه به خودی خود برای رهبران اروپایی ناخوشایند است^۴ و يك واگرایی رو به رشد در دیدگاههای اروپایی و آمریکایی - از نظر اهداف و ابزار - وجود دارد اما این پدیده، نگرانی در مورد انگیزه‌ها و اهداف اساسی آمریکا را افزایش نمی‌دهد و به جای برقراری توازن در برابر ایالات متحده، اروپای توانمند می‌کوشد که به جایگاهی دلخواه در راستای هماهنگی چندجانبه با روشهای

○ باید در نظر داشت که پایان گرفتن جنگ سرد به گونه اساسی، روابط بین‌الملل - بویژه تضمین روابط همیارانه سلامت‌آمیز میان قدرتهای بزرگ - را دستخوش دگرگونی کرده است. هرچند امروزه دوره‌ای کمابیش آرام در روابط قدرتهای بزرگ به شمار می‌رود، اما امکان بروز جنگ میان این بازیگران از بین نرفته است. در دهه ۱۹۹۰ بر خوردهای قومی مورد توجه سیاست بین‌المللی بود ولی اکنون تروریسم جهانی در کانون توجه است.

سوی ایالات متحده متوجه اروپا می‌بود، انگیزه‌های کافی را برای دولتهای اروپایی پدید می‌آورد که بر موانع برقراری يك موازنه کار و مؤثر در برابر آمریکا چیره شوند. هم‌اکنون نیز تا حدی این موانع با تصمیمات اتحادیه اروپا - با توجه به هویت مشترک کشورهای اروپایی - به منظور دستیابی به يك دفاع مشترک و خط‌مشی‌های امنیتی، کاهش یافته است.

اما باید دانست که آگاهی از انگیزه دیگر دولتها کار چندان آسانی نیست. چرا که بخشی از واقع‌گرایی است، یا دست کم عنصری از يك نظریه عمومی است که از واقع‌گرایی ساختاری برآمده است اما ویژگیهای اصلی خودش را حفظ کرده است.^۶

بهترین شیوه برای ارزیابی سرشت ارگانیک این نوع آگاهیها در پهنه روابط بین‌الملل، بررسی معمای امنیت است. معمای امنیت کانون تمرکز در واقع‌گرایی ساختاری است.^۷ در سیستم مرکب از دولتهای عقلانی، انگیزه اصلی بازیگران پاسداشت امنیت است، اما این انگیزه آنان را به رقابت امنیتی و وارد شدن به رقابت‌های جنگ‌افزایی نمی‌کشاند.

دگرگونی در انگیزه‌های دولتهای رقیب در دشوار شدن معمای امنیت و گزینش شیوه‌های رقابتی یا همیارانه اثر گذار است.

این درست است که واقع‌گرایی تنها نظریه کلیدی برای بررسی تمام رویدادهای مربوط به امنیت بین‌الملل نیست زیرا نظریه واقع‌گرایی به منظور درک روابط و همزیستی میان دولتها مطرح شده است و نباید انتظار داشت که این نظریه داده‌های کافی در مورد رفتار بازیگران غیردولتی نیز در اختیار تحلیلگران این حوزه قرار دهد. معمای امروز امنیت بین‌الملل خطری است که از سوی بازیگران غیردولتی بویژه تروریسم متوجه دیگر بازیگران است. نکته مهم در مورد تروریسم این است که تا هنگامی که احتمال جنگ میان قدرتهای بزرگ افزایش می‌یابد به همان اندازه نیز احتمال دستیابی تروریستها به جنگ‌افزارهای نابودی گروهی افزایش می‌یابد.

ولی این امر به معنای آن نیست که واقع‌گرایی دیگر کارایی لازم را ندارد، یا اندیشمندانی که از نظریه

○ دولتها ضرورتی برای برقراری توازن در برابر ایالات متحده احساس نمی‌کنند. زیرا بر این باورند که این بازیگر يك دولت امنیت جو است و هر چند دارای بیشینه قدرت است، اما خطری بر ضد قدرتهای دیگر شمرده نمی‌شود. این يك واقعیت برای قدرتهای بزرگ اروپای غربی است، آنها اطمینان دارند که ایالات متحده دارای آن چنان جاه‌طلبی نیست که منجر به جنگ با آنها شود یا حتا به کشمکشی مهم بیانجامد.

ایالات متحده و افزایش ظرفیتهای عملیاتی خود، دست یابد.

در میان قدرتهای بزرگ، چین کمترین نگاه مثبت و بیشترین نگاه ابهام‌آمیز را نسبت به اهداف آمریکا داراست. هر چند که می‌گویند چین در شکل دهی به این ائتلاف متوازن کننده حضور ندارد. اما چین به هر رو يك شریک بالقوه شمرده می‌شود. دیدگاه روسیه نسبت به ایالات متحده در سنجش با دیدگاه چین متفاوت است. این دو کشور نگرانیهای مشترکی درباره برخی موضوعات بین‌المللی مانند موشکهای دفاعی دارند. بنابراین می‌توان انتظار داشت که چین بیشتر به توازن داخلی بپردازد - مانند سازمان‌دهی نیروهای داخلی - دست کم تا زمانی که روابطش با ایالات متحده به گونه چشمگیری بهبود یابد. هر چند این امر در مقیاس گسترده‌ای بروز نمی‌یابد، اما از راه شیوه‌های گوناگون تا آنجا که بارشد اقتصادی و ماهیت نگرانیهای امنیتی چین هماهنگ باشد، ادامه می‌یابد.

بی‌گمان اگر دولتهای اروپایی ایالات متحده را برای منافع خود در اداره اروپا تهدیدی می‌شمرند، برتری قدرت آمریکا، اروپا را به برقراری توازن در برابر آمریکا وامی‌داشت. زیرا برپایی اروپای متحد ابتکاری است برای ایجاد يك جهان دو قطبی.^۵ می‌گویند خطری که از

تنها بهره می گیرند، یکسان دانست. دوم آنکه، برای بیان تنش میان قدرتهای بزرگ باید واقع گرایی را با دیگر نظریه ها در هم آمیخت. واقع گرایی ساختاری بر پیش فرضهای خاصی بنا شده است. مانند اینکه دولتها بازیگرانی عقلانی هستند. و نمی کوشد که سرچشمه انگیزه های دولتها را بیابد. ولی اگر به این محدودیتها توجه نکنیم. برای نمونه اگر دولتها شیوه های تصمیم گیری نادرست را به جای شیوه های عقلانی در پیش گیرند. در آن صورت باز هم واقع گرایی همچنان از استحکام نظری برخوردار خواهد بود. حتی اگر دولتها برداشت درستی از محیط بین الملل نداشته باشند، باز هم واقع گرایی ساختاری می تواند تعامل استراتژیک آنها را توجیه کند. اما تا هنگامی که با نظریه دیگری (که برداشت نادرست دولتها را توجیه کند) آمیخته نشود، نمی تواند به بررسی کنش دولتها بپردازد. از دیدگاهی دیگر، این امر برای نظریه واقع گرایی گونه ای ضعف شمرده می شود و از دیدگاه سازنده، می توان نظریه های گوناگون را که هر کدام از آنها یک عامل اصلی از کنش دولتها را توجیه می کنند، مکمل های یکدیگر دانست. به سخن ساده تر اگر کنش دولتها بسته به انگیزه های آنان دگرگون شود در این

○ این درست است که واقع گرایی تنها نظریه کلیدی برای بررسی تمام رویدادهای مربوط به امنیت بین الملل نیست زیرا نظریه واقع گرایی به منظور درک روابط و همزیستی میان دولتها مطرح شده است و نباید انتظار داشت که این نظریه داده های کافی در مورد رفتار بازیگران غیر دولتی نیز در اختیار تحلیلگران این حوزه قرار دهد. معمای امروز امنیت بین الملل خطری است که از سوی بازیگران غیر دولتی بویژه تروریسم متوجه دیگر بازیگران است.

واقع گرایی برای بررسی موضوعات بهره می گیرند از توان لازم برای تجزیه و تحلیل خطراتی که از سوی بازیگران غیر دولتی متوجه دیگر بازیگران است، برخوردار نیستند. واقع گرایی هنوز هم بینشهای مهمی را درباره موضوعات سنتی امنیتی ارائه می دهد. اندیشمندانی که نظریه واقع گرایی را برای بررسی پدیده های بین المللی به کار می برند، بهره گیری از دیگر نظریه ها و دیگر ابزار بررسی را از دست نمی نهند و در تحلیل های خویش به بررسی اموری همچون بازیگران غیر دولتی، تروریسم^۸ و کشمکشهای قومی^۹ نیز می پردازند. هم زمان، اندیشمندان برخی مفاهیم واقع گرایی را بر روی برخوردهای میان بازیگران غیر دولتی. مانند نقش معمای امنیت در پیدایش خشونت های قومی^{۱۰}. آزمایش می کنند. پرداختن به این موارد، این اندیشمندان را در زمره پیروان نظریه واقع گرایی قرار می دهد. بسیاری از اندیشمندان که از نظریه واقع گرایی برای تحلیل کردن روابط دولتها بهره می گیرند، تنها به یک تئوری یا یک سطح تحلیل بسنده نمی کنند. برای نمونه، دانشمندی که از دیدگاه واقع گرایی تدافعی برای تبیین روشهای یک دولت سود می برند، از تئوریهای تصمیم گیری پایین تر از سطح مطلوب، نیز بهره می گیرند.^{۱۱} این اندیشمندان هنوز هم جزء واقع گرایان بوده و دستاوردهای آنان نیز در چارچوب واقع گرایی جای می گیرد و همین امر این دیدگاه انتقادی را پدید می آورد که بنیانهای نظریه واقع گرایی را. چون بسیاری از امور بیرون از انگاره های آن را در بر می گیرد. سست می شمارد.^{۱۲} در اینجا اشاره به دو موضوع لازم است. نخست آنکه بسیاری از این انتقادات ناشی از موضوعات طبقه بندی شده اند. برخی از اندیشمندان، واقع گرایی را با نظریه های دیگری در هم آمیخته اند، اما باید دانست که این ابتکار گونه ای آسان سازی است نه یک باز نمود دقیق. بویژه در مورد پاره ای از موضوعات جهان کنونی، در دسته بندی نظریه های بایستی دقت شود که واقع گرایی در چارچوب فکری اندیشمندی که واقع گرا خوانده می شوند، باز تعریف نشود. به سخن دیگر، بایستی اصل واقع گرایی را با افکار اندیشمندی که از واقع گرایی

صورت آن نظریه‌ای مطلوبتر است که بتواند انگیزه‌های اساسی و اصلی بازیگران را تشریح کند.

واقع‌گرایی و نهادهای بین‌المللی

به باور گلاسر این نکته که واقع‌گرایان به همکاری میان دولت‌ها حتی از راه سازمانهای بین‌المللی نیز خوش‌بین نیستند، چندان درست نیست. از دیدگاه واقع‌گرایان سازمانهای بین‌المللی تنها به‌عنوان ابزارهای تحقق اهداف دولت‌ها شمرده می‌شوند. اگر سازمانهای بین‌المللی ابزارهایی کارآمد باشند، دولت‌ها از این سازمانها بهره می‌جویند و حتی در جهت توسعه آنها گام برمی‌دارند.^{۱۳} اما در اینجا نکته‌ای نهفته است و آن اینکه، این نهادها به خودی خود اثری ندارند بلکه بازتاب منافع دولت‌ها و موانع سر راه اهداف دولت‌ها به‌شمار می‌روند.^{۱۴}

بازیگران سیاسی باید خردمندانه از ابزارهای گوناگون برای رسیدن به امنیت بهره‌گیرند اما تنها تا آن اندازه که امنیت مورد نظرشان تأمین شود و در این راستا گسترش نهادهای بین‌المللی برای برقراری همکاریهای لازم و سودمند، میان بازیگران لازم به نظر می‌رسد. سازمانهای بین‌المللی می‌توانند زمینه همکاریهای سودمند میان کشورها را با افزودن به هزینه‌های تکروی و کاستن از هزینه‌های همکاری فراهم آورند.^{۱۵} از دیدگاه واقع‌گرایی (دست‌کم واقع‌گرایی تدافعی) هر یک از این کارکردها می‌تواند به هر دولتی برای رسیدن به اهداف امنیتی خود یاری رساند. پس، از لحاظ نظری، نهادهای بین‌المللی می‌توانند نقشهای گوناگونی را بازی کنند، مانند یاری دادن به قدرتهای بزرگ برای مدیریت روابط امنیتی آنها، با شیوه‌های سازگار با واقع‌گرایی ساختاری.

برای نمونه زمانی که بستن یک پیمان کنترل جنگ افزارها به خودی خود امنیت دو کشور را افزایش می‌دهد، یک سازمان بین‌المللی می‌تواند از این پیمان با افزودن به هزینه‌های تکروی و فراهم آوردن شرایط لازم جهت روشن ساختن نکات مبهم آن و پایان دادن به اختلاف موجود بر سر رفتارهای رقابتی حمایت کند.^{۱۶} یک سازمان بین‌المللی می‌تواند به منظور فراهم آوردن زمینه‌های مساعد برای اتحاد میان دولت‌ها و نیز

مدیریت برقراری امنیت در میان اعضای آن تلاش کند. ناتو چنین نقشی را در دوران جنگ سرد بازی کرد و بسیاری از تحلیلگران می‌گویند که «ناتو» تغییر شکل یافته امروزی، همچنان به این نقش خود ادامه می‌دهد. چنین ترتیباتی فرصتهایی را برای قدرتهای بزرگ در راستای ایجاد هماهنگی بیشتر در تأمین منافعشان پدید می‌آورد.

بحث پیرامون نقش نهادهای بین‌المللی بایستی بیشتر بر زیانها و سودمندیهای آنان در بسترهای خاص بین‌المللی متمرکز باشد. در ارزیابی نهادهای بین‌المللی اعتبار آنان نسبت به بهترین گزینه ارزیابی می‌شود. واقع‌گرایان می‌گویند که دولت‌ها تنها در شرایط کم‌ویش مساعد بین‌المللی، به نهادهای بین‌المللی روی می‌آورند. اما واقع‌گرایان ساختاری با انگشت نهادن بر محدودیتهایی که سیستم بین‌الملل بر کنش بازیگران پدید می‌آورد، چارچوبی دیگر را برای این ارزیابی به دست می‌دهند.

سازمانهای بین‌المللی می‌توانند به قدرتهای بزرگ برای رویارویی با چالشهای برآمده از کارکرد قدرتهای منطقه‌ای و نزاعهای قومی یاری رسانند. زمانی که یک قدرت بزرگ، در کشمکش خاصی دارای منافع انگشت‌شماری است - برای نمونه در یک کشمکش قومی که در آن دولت بجای تأمین منافع استراتژیک خود در پی اقدامات بشر دوستانه است - نمی‌تواند به منافع بیشتری دست یابد.

با همکاریهای چندجانبه در چارچوب سازمانهای بین‌المللی، دولت می‌تواند هزینه‌های تکروی را کاهش دهد. این ادعا که دولت‌ها می‌بایست با سازمانهای بین‌المللی همکاری کنند، برآمده از روند فزاینده این نیاز به همکاری پس از پایان جنگ سرد است که شاید امروزه چندان محسوس نباشد.

قدرت برتر ایالات متحده و تهدید شدن آن از سوی قدرتهای بزرگ دیگر، لزوم همکاری نهادینه شده امنیتی با متحدانش - در اروپا و آسیا و لزوم گفت‌وگو پیرامون پیمانهای کنترل جنگ افزارها با رقبای احتمالی مانند روسیه - را از اهمیت انداخته است.

گلاسر بر این باور است که متحدان آمریکا (قدرتهای

○ بازیگران سیاسی باید خردمندانانه از ابزارهای گوناگون برای رسیدن به امنیت بهره گیرند اما تنها تا آن اندازه که امنیت مورد نظرشان تأمین شود و در این راستا گسترش نهادهای بین‌المللی برای برقراری همکاریهای لازم و سودمند، میان بازیگران لازم به نظر می‌رسد. سازمانهای بین‌المللی می‌توانند زمینه همکاریهای سودمند میان کشورها را با افزودن به هزینه‌های تکروری و کاستن از هزینه‌های همکاری فراهم آورند.

تحویل جنگ‌افزارهای نابودی گروهی خویش تلاش خود را به کار برد. هر چند دریافت چنین مجوزی از سازمان ملل چندان لازم نمی‌نمود. از سوی دیگر خواست آمریکا در اقدام، بدون تصویب سازمان ملل چندان شگفت‌آور نبود. زیرا دولت بوش در مناظرات روی داده در سازمان ملل متحد گفته بود که اگر شورای امنیت در تصویب یک قطعنامه رضایت‌بخش با شکست روبه‌رو شود ایالات متحده بدون سازمان ملل متحد دست به کار خواهد شد.^{۱۷}

منظور گلاسر از بیان این نمونه‌ها، این نیست که واقع‌گرایی نیازمند کنشهای یک‌جانبه در شرایطی همسان است.^{۱۸} واقع‌گرایی تفسیری ساده به دست می‌دهد از اینکه چرا ایالات متحده کمتر در چارچوب سازمانهای بین‌المللی اقدام می‌کند: این امر آن است که آمریکا دارای توانمندیهای لازم برای کارکرد یک‌جانبه است و قدرت خویش را تا هنگامی که خواهان حفظ منافع ملی خویش باشد، به کار می‌گیرد.

اصول اخلاقی و نظم سیاسی

گفته می‌شود که توجه دولتها به اقدامات بین‌المللی بشردوستانه و ایدئولوژیهای سیاسی خود، از مواردی است که واقع‌گرایی به آنها نپرداخته است و این مطلب از

بزرگ) جایگاه سیاسی خویش را حفظ می‌کنند اما این امر در میان قدرتهای بزرگی که کانون توجه در حفظ منافع مهم امنیتی ایالات متحده در جنگ سرد بودند، امروزه چندان لازم نمی‌نماید. نکته دیگر اینکه «تمایل» به توسل به سازمانهای بین‌المللی نیاستی با «الزام» اشتباه شود. در برخی موارد، ایالات متحده ترجیح می‌دهد که از راه یک سازمان بین‌المللی وارد عمل شود، اما اگر در این راه حمایتیهای نهادی و سازمانی را با خود نداشته باشد به تنهایی دست به اقدام می‌زند. در جنگ خلیج فارس [۱۹۹۱م] ایالات متحده اجازه سازمان ملل را برای دخالت در عراق دریافت کرد، هر چند اگر این مجوز را دریافت نمی‌کرد چه بسا که به تنهایی اقدام می‌کرد. آمریکا از آزادی عمل زیادی در گزینش سازمانهای بین‌المللی برخوردار است. این بازیگر خواستار بهره‌گیری از اقتدار سازمان ملل برای دخالت در بحران کوزوو نشد. زیرا احتمال حمایت سازمان ملل بسیار کم بود، بنابراین سازمان ناتو را به کار گرفت. زمانی که آزادی گزینش میان سازمانها وجود داشته باشد تصمیم‌گیری برای اقدام از راه سازمانی فراگیرتر به معنای پذیرش محدودیتهای آن سازمان نیست. افزون بر این، در موارد خاصی ایالات متحده یکجانبه‌گرایی را برگزیده است که جنگ افغانستان و عراق بهترین نمونه‌های آن هستند. در بحران افغانستان هر چند ایالات متحده از کمکهای متحدان خویش برخوردار شد اما در چارچوب یک سازمان بین‌المللی عمل نکرد. تصمیم آمریکا در مورد عراق، حمله پیشگیرانه بود. این دولت نخست تصمیم گرفت که از راه سازمان ملل متحد اقدام کند اما سرانجام بدون موافقت شورای امنیت دست به کار شد. این امر نشان می‌دهد که زمانی که میزان خطر به اندازه کافی زیاد باشد، نداشتن مجوز یک سازمان بین‌المللی و حتا پافشاری شماری از قدرتهای بزرگ برای جلوگیری از اقدام یک‌جانبه این کشور در جهت خدشه‌دار کردن هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی، کارساز نیست.

ایالات متحده برای راضی کردن افکار عمومی جهان و پشت سر داشتن حمایت سازمانهای بین‌المللی، برای دریافت مجوز شورای امنیت بر ملزم کردن عراق به

چنانچه امنیت دولتی افزایش یابد از شیوه‌های گوناگون برای پیگیری دیگر اهداف بهره می‌جوید. برای نمونه پس از پایان جنگ سرد ناتو توانست هر چه بیشتر به گسترش دموکراسی توجه کند زیرا تهدیدهای امنیتی و نیز موانع گسترش دموکراسی به میزان فراوانی کاهش یافته بود.^{۱۹} ولی، هنگام جنگ سرد ناتو توجه اندکی به گسترش دموکراسی در اروپای مرکزی می‌کرد، زیرا چالشهای امنیتی ناشی از شوروی نیازمند تمرکز بر تهدیدهای نظامی بود و تلاش در راستای گسترش دموکراسی، به پس راندن گام به گام مواضع اتحاد جماهیر شوروی نیاز داشت. از این رو پاسداری از حقوق بشر و دخالت بشر دوستانه برای دستیابی به چنین شیوه‌هایی انجام می‌پذیرفت. با پایان جنگ سرد، کاهش تهدیدهای مبرم امنیتی، برای قدرتهای غربی این زمینه را فراهم آورد که سیاستگذارها و منابع مادی بیشتری را به حل کردن کشمکشهای قومی اختصاص دهند. در دوران جنگ سرد به کشمکشهای منطقه‌ای از چشم‌انداز استراتژیک نگر بسته می‌شد نه از دیدگاه بشر دوستانه؛ و قدرتهای بزرگ تمایل چندانی نداشتند که نیروهای نظامی خود را در خدمت پاسداری از حقوق بشر به کار گیرند. زیرا این نیروها پشتوانه اصلی دولتها برای پاسداری از منافع مهم امنیتیشان به‌شمار می‌رفت. برای همین بود که ایالات متحده به آموزش نیروهای نظامی اندونزی پرداخت.^{۲۰} اما در آغاز دهه ۱۹۹۰ ایالات متحده این کمکها را کنار گذاشت و بیشتر به امور مربوط به نقض حقوق بشر پرداخت. برای جایگزینی اهداف داخلی و امنیتی نیز گفتمانهای مشابهی مطرح می‌شود. حتا اگر تنها هدف بین‌المللی هر دولتی تأمین امنیت خود باشد، این امر به این معنا نیست که این دولت همه منابع خود را صرف به دست آوردن امنیت خواهد کرد. يك دولت امنیت جو می‌تواند به مصرف هم توجه کند بنابراین در اینجا میان سرمایه‌گذاری در نیروهای نظامی - که امنیت را افزایش می‌دهد - و بهره‌گیری از منابع که نیازمند کشف و بهره‌برداری از آنها است، گونه‌ای توازن برقرار می‌شود.^{۲۱} در واقع اختصاص بخشی از هزینه‌های نظامی به زمینه‌های دیگر تا اندازه‌ای پویایی اقتصادی دولت را در پی خواهد داشت.

○ يك سازمان بین‌المللی می‌تواند به منظور فراهم آوردن زمینه‌های مساعد برای اتحاد میان دولتها و نیز مدیریت برقراری امنیت در میان اعضای آن تلاش کند. ناتو چنین نقشی را در دوران جنگ سرد بازی کرد و بسیاری از تحلیلگران می‌گویند که «ناتو»ی تغییر شکل یافته امروزی، همچنان به این نقش خود ادامه می‌دهد. چنین ترتیباتی فرصتهایی را برای قدرتهای بزرگ در راستای ایجاد هماهنگی بیشتر در تأمین منافعشان پدید می‌آورد.

کاستیهای يك نظریه شمرده می‌شود. به سخن دیگر در چارچوب واقع‌گرایی دولتها به این موضوعات توجهی ندارند و نایستی هم توجه کنند. مکتب انتقادی نیز گفتاری همسان، برای اشاره به نارسایی‌های نظریه واقع‌گرایی به دست می‌دهد. اما واقع‌گرایی ساختاری، راه‌گریزی برای پیگیری منافع بشر دوستانه و ایدئولوژیک در پیش پای می‌گذارد. اصول سیاست خارجی پس از جنگ سرد و تلاش در جهت گسترش دموکراسی و پاسداشت حقوق بشر با پیش‌بینی‌های واقع‌گرایی ساختاری هم‌آوا بود. یکی از فرضهای واقع‌گرایی ساختاری این است که دولتها بیشترین اولویت را به تأمین امنیت می‌دهند و کاملترین فرمول‌بندی این است که دولتها شیوه‌هایی را برمی‌گزینند که بیشترین امنیت را نصیب آنان کند، دولتها امنیت را با دیگر ارزشها مبادله نمی‌کنند، اما در این فرمول‌بندی هدف دولتها تنها تأمین امنیت نیست، بلکه اهداف گوناگون دیگری را نیز پیگیری می‌کنند اما این پیگیری به گونه‌ای است که، از توانایی دولتها در تأمین امنیت خود نکاهد.

هر چند نمی‌توان فهمید که در کجا جایگزینی میان اهداف امنیتی و غیرامنیتی رخ می‌دهد، اما بی‌گمان

Foreign Affairs, August 2002

10. Robert Jervis, "Cooperation Under the Security Dilemma", **World Politics**, January 78

11. Barry R. Posen, "The Struggle Against Terrorism", **International Security**, winter 2002

12. Jack Snyder, "From Voting to Violence: Democratization and National Conflict", New York: Norton, 2002

13. Van Evera, "Cause of War", **Foreign Affairs**, 93

14. Jeffery W. Legro and Andrew Moracski, "Is Anyone Still a Realist", **International Security**, Fall 99, pp. 5-55

15. Glaser, "Realists as Optimists", **International Security**, Summer 99, pp 42-63

16. Tomas Risse, "Constructivism and International Institutions", New York: Norton, 2002

17. Celeste A. Wallander, "Moral Friends, Best Enemies: German - Russian Cooperation after the Cold War", New York: Cornell University Press, 99, ch.2

۱۸. نمونه خوبی از این امر «کمسیون دایمی مشورتی» است که بر پایه پیمان ABM برپا شد.

19. Robert Kagan, "Power and Weakness", **Policy Review**, June 2002

20. Todd S. Purdum, "US to Resume Aid to Train Indonesian Military Forces", **New York Times**, August 2002

21. Robert Powell. **In the Shadow of Power: States and Strategies in International Politics**, Princeton University Press, 99, ch.2

22. Morton M. Halperin and David J. Scheffer, "Self-Determination in a New World Order", Washington, DC: Carnegie Endowment for International Peace, 92.

23. Barry Buzan, "From International System to International Society: Structural Realism and Regime Theory Meet the English School" **International Organization**, Summer 93, pp 351-3.

واقع گرایی ساختاری با تأمین منافع امنیتی تضاد ندارد، همچنين، نمی گوید که دولتها (بایستی) کدام اصول اخلاقی را پیروی کنند. برای پر کردن این شکاف، می توان اموری این چنین را جدا از واقع گرایی ساختاری بررسی کرد و بی برد که چه هنگام موقعیت امنیتی دولتی این اجازه را می دهد که اهداف غیر امنیتی را نیز پیگیری کند.^{۲۲} این رویکرد، پیشنهادی از «باری بوزان» است که شامل یکپارچه شدن نقاط قوت مکتب انگلیسی-بوئره توجه به جامعه جهانی و پیوند آن با جامعه بین المللی-و واقع گرایی ساختاری است.^{۲۳} از آنچه که بیان شد می توان دانست که کهنترین نظریه روابط بین الملل-یعنی واقع گرایی-همچنان در کنار دیگر نظریه ها از کارایی لازم در تبیین و پیش بینی برخی رخدادهای جهانی برخوردار است.

یادداشتها

1. John J. Mearsheimer. **The Tragedy of Great Power Politics**. New York: Norton, 2002, ch.10

2. Charles L. Glaser, "Realists as Optimists; Cooperation as Self - Help", **International Security**, winter 95, pp 50-90

3. Mearsheimer, **Ibid** p. 402

4. Thomas J. Christensen, "China, the US- Japan Alliance, and the Security Dilemma in East Asia", **International Security**, spring 99, pp. 49-80

5. William C. Wohlforth, "The Stability of a Unipolar World", **International Security**, summer 99, pp. 5-41

6. Stephan M. Walt, "The Origins of Alliances", New York: Cornell University Press, 87

7. Steven Erlanger, "American is Invulnerable? The World Looks Again", **New York Times**, 21 July 2002

8. Charles A. Kupchan, "The End of the American Era", New York: knopf, 2002

9. Charles L. Glaser, "Information and Anarchy",